

پیاده روی روی اعصاب

پزشکان پیاده روی را توصیه کرده اند. من هم روزانه وقت زیادی برای پیاده روی در شهر صرف می کنم. امروز دیدم در یک مدرسه باز است. پس برای پیاده روی وارد حیاط مدرسه شدم. پیرمردی به من نزدیک شد و گفت «شما از اداره آمده اید؟» من هم که قبل از اینجا یک پیاده روی جزئی در اداره دارایی انجام داده بودم (ماجرای آن را در قسمت های بعدی خواهید خواند). گفتم: آره!

پیرمرد گفت: پس بفرمایید توی دفتر. گفتم: نه، همین جا خوبه. من عادت به پیاده روی دارم. این ها چیه روی دیوارها نوشتید؟ توانا بود هر که دانا بود؟ پیرمرد گفت: اداره گفته. گفتم: من خودم اداره ام! بعد زغال را از روی زمین برداشتم و «دانا» را کردم «دارا». پیرمرد بنده خدا با ترس و لرز گفت:

آره آقا. ماهم آخر عمری متوجه شدیم! این را که گفت، صدای انکرا اصوات زنگ مدرسه به صدا درآمد و تیپ زرهی لشکر یگان ویژه تکاوران هواپرد دانش آموزی با توپ خانه پر، از داخل سالن به سمت حیاط و به سمت من هجوم آوردند.

من که ترسیده بودم، چسبیدم به دیوار «توانا بود هر که دانا بود»، که برای من در حکم آغوش دیوار مهر بانی بود. بچه ها جلوم ایستادند: سلام آقا! گفتم: سلام پسرهای گل. درس هاتون رو خوب می خونید دکتر مهندس بشین؟! دانش آموز جلویی گفت: ما از پشت پنجره دیدیم که شما «دانا» رو کردین «دارا». دکتر مهندس چیه؟! فقط بیت کوین! گفتم: حرف زشت؟! ما سن شما بودیم... دانش آموزه گفت: این ها کوین! حرف

زشت نیست! عصبانی شدم و گفتم: باز تکرار می کنی؟! مراعات موی سفید منو نمی کنیدی، احترام کارشناس اداره رو نگه دارید! گفت: آقا، شما که همه موهاتون سیاهه! یکی دیگر گفت: آقا، مگر شما از اداره اومدید؟ یعنی سیگنال و این ها آزاده دیگه با این شعارهای مصوب جدید؟! دانش آموز دیگری گفت: می شه برای ما دوره بلاک چین بذارید؟ گفتم: شما بچه های خوبی

باشید، دوره توی چین رو که قول نمی دم، ولی برم اداره. اردوگاه گلمکان رو هماهنگ می کنم برین وسطنا بازی کنید، حال کنید! بچه ها زدند زیر خنده. (ادامه دارد.)



تست های چهار گزینه ای

۱. بهترین راهکار گذر از ماه های اوج مصرف برق چیست؟

- ☐ تغییر ساعت ادارات به ۲ شب تا ۱۰ صبح
- ☐ راه اندازی طرح زوج و فرد مصرف برق
- ☐ تمسخر اروپایی ها به دلیل نداشتن برق
- ☐ کاهش مزارع بیت کوین ادارات دولتی



۲. مهم ترین نماد کم فروشی در کشور کدام گزینه است؟

- ☐ محاسبه وزن شیرینی با جعبه
- ☐ اعلام ترمز خودرو به عنوان آپشن
- ☐ هوای پاکیزه داخل بسته پیپس
- ☐ شعار مسئولان پیش و پس از انتخابات



۳. مهم ترین دستاورد کندی سرعت اینترنت کدام است؟

- ☐ حمایت از قشر زحمتکش وی پی ان فروش
- ☐ افزایش استقبال از صدا و سیما ی جذاب
- ☐ ورود کسب و کارهای اینترنتی به بازار دلالی
- ☐ مهم اینه که از زیمباوه سریع تریم



۴. کدام جمله رئیس اتحادیه فروشندگان مرغ و ماهی جذاب تر است؟

- ☐ مرغ ۶۳ تومنه، فروش بیشتر تخلفه.
- ☐ مرغ ۹۳ تومنه، فروش بیشتر تخلفه.
- ☐ مرغ ۱۲۳ تومنه، فروش بیشتر تخلفه.
- ☐ مرغ ۳۰+N تومنه، فروش بیشتر تخلفه.



۵. دولت برنامه ای برای افزایش قیمت بنزین ندارد.

- ☐ اصلا
- ☐ فعلا
- ☐ کی گفته؟
- ☐ تا آخر هفته



۶. راهکار مسئولان برای کاهش خسارات سیل های احتمالی پیش رو چیست؟

- ☐ دعای نباریدن باران
- ☐ تخلیه کل کشور
- ☐ خشک کردن دریاچه ها
- ☐ افزایش قیمت قبض آب



صفحه ۷

۲۶ فروردین ۱۴۰۲

شماره ۶۹

میلان

مهدی محمدی

دوی دوی دو، رند رند رند!

وقتی صندلی جلو تاکسی نشستیم و به راننده و مسافرهای عقب شیرینی تعارف کردم، راننده گفت: شیرینی واسه چی خریدی؟

گفتم: دوی دوی دو، تولد دخترمه. **راننده گفت:** مبارکه! چند سالش می شه؟

باخنده گفتم: منفی هفت روز. چون وقت گرفتیم که دوی دوی دو با سزارین به دنیا بیاد.

اینکه سن دخترم را به خاطر اینکه هنوز به دنیا نیامده بود منفی اعلام کردم نشان دهنده شوخ طبعی بسیار من بود ولی چون نه راننده و نه مسافران مثل من قریحه طنز قوی نداشتند هیچ کدام نخندیدند.

راننده گفت: دوی دو من هم باید بیمه ماشینمو تمدید کنم چون تاریخ رندیه. هر سال یادم می مونه.

گفتم: من و خانمم این تاریخ رو برای تولدش انتخاب کردیم. درسته به سختی

برای این روز وقت سزارین گرفتیم و از طریق زیر میز هم هزینه پرداخت کردیم و بچه هشت ماهه به دنیا می آد ولی عوضش خیلی رنده تاریخ تولدش.

راننده همان طور که شیرینی توی دهانش بود و ملچ و ملوچ می کرد گفت: خوش قدم باشه ولی کاش به جای اینکه شیرینی خشک بخری، شیرینی تر می خریدی!

گفتم: اتفاقا اگر دقت کنی همین شیرینی که میل می کنی شیرینی تره ولی از بس قدرت خرید مردم کم شده، شیرینی ترشون این قدر توی قنادی مونده که تبدیل شده به شیرینی خشک. ولی از حق نگذریم خوشمزه ست!

مسافر جوانی که با پدرش صندلی عقب نشسته بود گفت: شما آقا کل دغدغه ت درباره دخترت اینه که تاریخ تولدش رند باشه؟ هیچ چیز دیگه براتون مهم نیست؟ **گفتم:** البته یک دغدغه دیگه هم دارم.

درباره وزنش. **جوان گفت:** امیدوارم موقع تولد وزن ایده آل بگیره و زیر سه کیلو هم نباشه. **گفتم:** اتفاقا من دوست دارم زیر سه کیلو باشه، مثلاً دو کیلو و دویست و بیست و دو گرم باشه. **پدر مرد جوان گفت:** زیر سه کیلو که کمتر از نرماله.

گفتم: رند بودن خیلی خوبه دیگه. مثلاً من همه ش یادم می ره تاریخ تولد خانمم دوم برج سه هست یا سوم برج دو چون همیشه این دو و سه رو با هم قاتی می کنم. ولی تاریخ تولد دخترم یاد شوهرش می مونه چون همه ش عدد دو هست. دوی دوی دوی شمسی!

راننده گفت: حالا تاریخ تولد خانمت یادت بره چی می شه مگه؟ **گفتم:** من یک ازدواج ناموفق داشتم. اون هم به خاطر اینکه درباره تاریخ تولد خانمم شک داشتم به هم خورد. یادم نمی اومد تولدش سیزدهمین روز

دوازدهمین ماه ساله یا دوازدهمین روز سیزدهمین ماه سال. خانم اولم سر همین قضیه ناراحت شد و بعد از هم جدا شدیم.

راننده گفت: چی می گی تو؟ مگه سیزدهمین ماه سال هم داریم؟ **گفتم:** عه! سیزدهمین ماه سال نداریم؟! فکر کردم داریم!

پیرمرد عقبی گفت: ببین پسر، من هم تاریخ تولدم هفت هفت هزار و سیصد و سی و هفته ولی این تاریخ تولد هیچ سودی برام نداشته.

گفتم: اتفاقاً سود داشت دیگه. من تا ابد یادم می مونه که تاریخ تولد شما یعنی آقایی که صندلی عقب تاکسی نشست بود هشت هشت هزار و سیصد و هشت! دیگر کسی توی تاکسی حرف نزد و من به این فکر فرو رفتم که کاش پسری به خواستگاری دخترم بیاید که لیاقت او را داشته باشد و مثلاً تاریخ تولدش یک یک هزار و چهارصد و یک باشد!